

تاریخ و فرهنگ، سال چهل و هشتم، شماره پیاپی ۹۷،
پاییز و زمستان ۱۳۹۵، ص ۸۶-۶۵

ثغور اندلس و کارکردهای آنها*

دکتر عبدالله همتی گلپان / دانشیار دانشگاه فردوسی مشهد^۱

چکیده

مسلمانان در سده‌های میانه با پی‌ریزی تمدنی پویا نفوذ فراوانی بر سایر جوامع، به ویژه بر جامعه غرب مسیحی داشتند. این تأثیرات از طرق مختلف و نواحی گوناگون انجام گرفته که یکی از مهمترین آنها اندلس خاصه ثغور آن بوده است. در این ثغور روابط بین مسلمانان و پیروان مسیح چه به صورت اصطکاک و چه به شکل صلح آمیز بسیار گسترده بود که نتیجه آن تأثیرات قابل توجهی بوده که طرفین در زمینه‌های نظامی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی بر همدیگر داشته‌اند. از آنجا که در دوره مورد بحث مسلمانان از جنبه‌های مختلف نسبت به غرب مسیحی برتری داشتند، نفوذ تمدن اسلامی از رهگذر ثغور اندلس بر جامعه مسیحی بسیار چشمگیرتر بوده است. این مقاله ضمن آن که به ثغر و واژه‌های مرتبط با آن پرداخته، در صدد برآمده به این پرسش پاسخ دهد که این ثغور به جز عملکرد دفاعی دارای چه کارکردهای دیگری بوده‌اند؟ فرضیه پرسش یاد شده چنین است که ثغور، افزون بر نقش دفاعی، کارکردهای دیگری همچون فرهنگی، سیاسی و اقتصادی نیز داشته‌اند که آنها به واسطه تماس‌های گسترده‌ای بوده که در مناطق ثغور بین مسلمانان و پیروان مسیح رخ می‌داده است.

کلید واژه‌ها: ثغور، اندلس، مسلمانان، مسیحیان.

* تاریخ وصول: ۱۳۹۶/۰۳/۰۱؛ تاریخ تصویب نهایی: ۱۳۹۶/۰۴/۲۰

1 . Email: hemati@um.ac.ir

DOI: 10.22067/jhc.v0i0.64572

مقدمه

در گذشته مرز به صورت یک خط کم عرض معنا نداشت. حکومتها نیز در سده‌های میانه غالباً نظامی بودند، بدین معنا که برای حل مشکلات و مناقشات کمتر از روش‌های مسالمت‌آمیز همچون مذاکره و گفتگو استفاده می‌کردند.

برای آنها جنگ و درگیری فعالیت مسلط، ضروری و دائمی به شمار می‌رفت یا باید سرزمین جدیدی به تصرفشان در می‌آمد و یا در مقابل مهاجمان واقعی یا احتمالی از خودشان دفاع می‌کردند. در اصل چون سازمانهای اجتماعی توسط حکومت‌ها بر اساس تشکیلات نظامی استوار شده بودند، سایر عملکردها به نوعی تابع کارکرد نظامی بود.^۱ در راستای فعالیتهای نظامی و در آخرین حد پیشروی قوای یک دولت، ناحیه وسیع و پهناوری که حدفاصل میان دو حکومت بود منطقه سرحدی خوانده می‌شده است. اگر جوامع اسلامی در قرون وسطی خاصه اندلس، که از هر سو مسیحیان آن را احاطه کرده بودند، به دقت بررسی شود این واقعیت حاصل می‌شود که در این جوامع حوزه‌های گوناگون اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و غیره از همدیگر قابل تفکیک نبودند و تقریباً همه روابط و مناسبات اجتماعی در سطوح مختلف با اراده حاکمی که مجهز به ابزارهای نظامی و برخوردار از قوه قهریه بود، انجام می‌گرفت. بنابراین در بیشتر این جوامع به ویژه مسلمانان اندلس که در برابر مهاجمان مسیحی همواره در صدد بودند از خودشان دفاع کنند، عملکرد نظامی اهمیت خاصی داشته است.

در پیوند با بحث ثغور باید یادآوری شود که خط مرزی که بسیار کم عرضتر و مشخص‌تر از منطقه سرحدی است به مفهوم نوین مرز اشاره دارد که سابقه آن به زمان معاهده صلح وستفاليا در سال ۱۶۴۸ میلادی و تشکیل حکومتهای سرزمینی برمی‌گردد که مرز معنای امروزی خود را یافت و منطقه سرحدی نیز جای خود را به خط مرزی داد. مرز مفهوم محدود کردن به درون قلمرویی را می‌رساند و مشخص کردن خط جدایی میان دو کشور است، حال آنکه سرحد نگاه به بیرون داشته و منطقه برخورد بین دو قدرت محسوب می‌شده است. به عبارت دیگر سرحد را می‌توان به عنوان شاخص حدود بیرونی قدرت و نفوذ یک حکومت و یا نشانه لبه‌های فشار سیاسی یک قدرت در مقابل دیگری توصیف کرد. بدینسان ثغر در مفهوم اصطلاحی بیش از آنکه با خط مرزی مرتبط باشد، به معنای منطقه سرحدی نزدیکتر است. منطقه سرحدی در طی زمان برحسب مکان، مفاهیم گوناگونی القاء می‌کرده است. برای مثال در تاریخ

۱. با مطالعه تاریخ پی می‌بریم که در قدیم سده‌های میانه سازمان‌های اداری و اجتماعی چندان پیچیده و متعدد نبودند، بخش عمده آن‌ها به سربازگیری، جمع‌آوری مالیات، مرزداری و حفظ ثغور محدود می‌شد که در این امور مردان شمشیر و نظامیان دارای نقش بیشتری بودند.

ایران باستان از حکومت های مرزبان نام برده شده، آنها با گرفتن باج از حکومت مرکزی به نگرهبانی مرزهای امپراتوری می پرداختند. نمونه برجسته آن را می توان بین دو امپراتور ایران و روم یافت، چنانکه ساسانیان دولت حیره را در بین النهرین و رومیان دولت غسان را در شامات به عنوان منطقه سرحدی خود با طرف مقابل تأسیس کردند. در دوره اسلامی از این مناطق سرحدی که عمدتاً به قلمرو مسیحیان منتهی می شد به ثغور تعبیر گردید.

راجع به ثغوراندلس تا کنون پژوهش جدی به زبان فارسی انجام نشده است. مدخل «ثغور و عواصم» در دایره المعارف بزرگ اسلامی نوشته صادق سجادی بیشتر حاوی مطالبی در مورد ثغور شرق جهان اسلام است. در زمینه ثغوراندلس در آن اطلاعات کلی آمده، که عمدتاً مربوط به فعالیت های سیاسی و نظامی است؛ بخشی از آن نیز به تقسیم این ثغور بین ملوک الطوائف و به رویارویی امرای مسلمان با همدیگر و به اقدامات حاکمان مسیحی در این نواحی اختصاص یافته است. همچنین حسین مونس در مقاله ای با عنوان «الثغور الاعلی الاندلسی فی عصر المرابطین» بیشتر به درگیری هایی که در دوره مرابطان مسیحیان و مسلمانان در این مناطق با هم داشتند پرداخته است. آثاری هم به زبان لاتین در مورد ثغور نوشته شده است، به عنوان مثال در EI² مدخل «Thughur» مشتمل بر آگاهی هایی در این زمینه است که بیشتر آنها در دایره المعارف بزرگ اسلامی نیز آمده است. در این جستار به روش توصیفی-تحلیلی ضمن استفاده از این گونه آثار و نیز گردآوری اطلاعات به شیوه کتابخانه ای سعی شده که به فرایند شکل گیری ثغور اندلس و بروز تغییرات در آن ها پرداخته شود و نیز ابعاد مختلف این ثغور به ویژه جنبه های غیر نظامی آنها بیشتر مورد بررسی قرار گیرد.

واکوی واژه های مرتبط با ثغر

از آنجا که واژه ثغر با کلماتی از قبیل مرز و سرحد پیوند مفهومی دارد، در اینجا بد نیست که ابتدا به واژه هایی که در آثار مسلمانان در مورد سرحد و مرز به کار رفته پرداخته شود. در این زمینه از واژه های متعددی استفاده می شده که اهم آنها بدین قرار است: ۱- تخم که به معنای حد و مرز بوده و جمع آن تخوم است که مقدسی آن را به همین مضمون به کار برده، از این واژه متاخم به مفهوم مجاور و یا همسایه سرزمین دیگر به کار رفته است (مقدسی، ۴۷۳). ۲- حد به معنای لبه شمشیر است که توسط جغرافی دانان مسلمان بیشتر به شکل جمع آن، یعنی حدود، برای اشاره به مناطق مرزی و سرحدی به کار رفته است (ابن حوقل، ۱۶۵/۱-۱۶۹؛ حدودالعالم، ۱۰۱، ۱۱۸؛ ابن الفقیه، ۴۱۶). ۲- جانب و حاشیه به معنای کنار یا لبه چیزی

است که از آن برای اشاره به مرز نیز استفاده شده است (ابن حوقل، ۱۹۶/۱). ۳- فرج که یکی از معانی آن شکاف یا گذرگاه کوهستانی است، این واژه در مورد سرحد مسلمانان با غیر آنها نیز به کار رفته است (ادریسی، ۱۷۶/۱-۱۷۷). ۴- واژه آخر که حاکی از انتها یا پایان چیزهایی است که در داخل قرار داشته نیز یکی از کلماتی است که برای اشاره به مرز از آن استفاده شده است (ابن خردادبه، ۱۲۱).

به نظر می رسد واژه های مزبور توسط مسلمانان عمدتاً در مورد مرزهایی به کار می رفت که با غیر مسلمانان تصادم کمتری داشته اند، اما برای اشاره به سرحداتی که کشمکشها و برخوردها بیشتر بوده، به ویژه آنهایی که به سرزمینهای مسیحی منتهی می شده از واژه ثغر، که به معنی دندان جلو نیز آمده، استفاده می شده است. برای نواحی مرزی اندلس و نیز شرق جهان اسلام که در آنها عمدتاً مسلمانان با مسیحیان روبه رو می شدند، این اصطلاح بیشتر به کار رفته، جمع آن ثغور است که به مناطق مستحکمی اطلاق می شده که بین قلمرو غیر مسلمانان و سرزمینهای اسلامی واقع بوده است. به عنوان مثال ابن حوقل می گوید در ثغر طرسوس رباط بنا شده بود تا آنجا برای غزاة (رزمندگان) استوار و مستحکم باشد (ابن حوقل، ۱۸۴/۱). به نوشته یاقوت ثغر از واژه ثغره گرفته شده که به معنای شکاف یا شیار دیوار است، به هرجایی که به سرزمین دشمن نزدیک بوده نیز ثغر گفته می شد (یاقوت، ۸۱/۲). دمشق نواحی مرزی را که همواره داوطلبان مسلمان در آنها جمع می شدند تا برای نبرد با روم (امپراتور بیزانس) آماده شوند، ثغور نامیده است. وی این ثغور را به دو بخش ثغور شام و ثغور جزیره تقسیم کرده که اولی طرسوس، مصیبه، مرعش و اذنه را در برمی گرفته و دومی ملطیه، شمشاط، حصن منصور و البیره بوده است (دمشقی، ۲۱۴). بدین ترتیب ثغر منطقه ای مرزی بوده که بلاد اسلام را از آنچه که مسلمانان دارالکفر می خواندند جدا می کرده است (زرین کوب، ۳۰۲). در این میان وات معتقد است بین نواحی که تحت حکومت مسلمانان قرار داشت و سرزمینهایی که در اختیار مسیحیان شمال بود، مناطقی وجود داشت که مسلمانان چندان سلطه ای بر آنها نداشتند و برزخی بین دولت اسلامی و مسیحیان به شمار می رفت. این نواحی سرحدات (ثغور) خوانده می شدند (Watt, p.34). این دیدگاه درست به نظر نمی رسد، زیرا چنان که خواهد آمد در نواحی ثغور از قبیل سرقسطه و طلیطله مسلمانان نه تنها سلطه خویش را اعمال می کردند، بلکه با مسیحیان نیز تعاملهای گسترده ای داشتند.

ثغور اندلس از شکل گیری تا تغییرات

مسلمانان هنگامی که با هدایت های طارق بن زیاد و موسی بن نصیر بخش اعظم شبه جزیره ایبریا را فتح

کردند، همه این مناطق مفتوحه را ثغور نامیدند (ابن عذارى، ۴۳/۱؛ مقرى، ۲۳۴/۱). عمر بن عبدالعزیز، خلیفه اموی، نیز اندلس را ولایت ثغری می خواند (مونس، ۱۴۲۳ق، ۳۵۰). در جریان فتح اندلس قوای اسلامی موفق نشدند که تمام مناطق آن را به فرمان خویش درآورند. گرچه آنان از سمت شمال شرق شبه جزیره از جبال پیرنه عبور کردند و در ناربون و سایر شهرهای ایالت سبتمانیا، در جنوب شرقی فرانسه، با مسیحیان به جنگ پرداختند (ابن عذارى، ۱۶/۲)؛ اما در شمال غربی اسپانیا نتوانستند بر ناحیه صعب العبور جلیقیه دست یابند (ابن قوطیه، ۷-۸؛ مقرى، ۲۳۳/۱). بدین سان در عصر والیان (۹۵-۱۳۸ق) منطقه مجاور جلیقیه به صورت ثغر درآمد، ولی ثغر اقصای مسلمانان تا مدت ها ناربون در آن سوی کوه های پیرنه در مجاورت فرانک ها بود. در آغاز حکومت امویان در اندلس، که هنوز قدرتشان در این سرزمین تثبیت نشده بود، فرانک ها با استفاده از این موقعیت به ناربون، پایگاه مسلمانان در آن سوی پیرنه، چندین بار حمله کردند که سرانجام موفق شدند در سال ۱۴۱ق/۷۵۹م بر آن استیلا یابند، در نتیجه مسلمانان ثغر اقصای خویش را از دست دادند و به این سوی پیرنه برگشتند (ابوالفداء، ۱۸۳؛ مونس، ۱۴۲۳ق، ۲۹۱).

فرانک ها پس از تسلط بر نواحی جنوبی قلمرو خویش، سلسله عملیات نظامی را به منظور نفوذ به داخل اسپانیا تدارک دیدند تا بدین وسیله بتوانند از سمت جنوب مرزهای مملکتشان را در برابر مسلمانان تقویت کنند. دیری نپایید که آنان توانستند در سال ۱۸۵ق/۸۰۱م بر اقصی شمال شرق اندلس تسلط یابند و شهر برشلونه (Barcelona) را پس از ۷ ماه محاصره از دست مسلمانان خارج کنند (مقرى، ۳۳۹/۱). در پی آن نیروهای اسلامی برای نهبانی از سرحدات شمال شرقی اندلس در سرقسطه متمرکز شدند و بدین گونه این شهر به پایگاه اصلی ثغر اقصای مسلمانان تبدیل گردید (Watt, p.34). از آن پس فرانک ها درصدد برآمدند تا بین خود و نواحی مسلمان نشین در ثغر اقصی منطقه حائل به وجود آورند که بدین منظور امارت مسیحی کاتالونیا (قطلونیه) را در شمال شرق اسپانیا پدید آوردند، امارتی که بعدها ضمیمه حکومت مسیحی آراگون شد (عنان، ۱۳۶۶، ۲۵۱/۱-۲۵۲).

بدین ترتیب در عصر حکومت امویان در اندلس، ثغر اقصی به منطقه وادی رود ابرو به مرکزیت سرقسطه محدود گردید که به منزله خط اول دفاعی مسلمانان در برابر مسیحیان محسوب می شد. علاوه بر این و به دنبال پیدایش ممالک مسیحی در شمال غربی اسپانیا در همین دوره، در ناحیه رود تاجه خط دوم دفاعی مسلمانان شکل گرفت که آن نسبت به اولی ثغر اوسط و ادنی خوانده شد (سامرابی و دیگران، ۴۰۰). می توان گفت در اندلس از سه ناحیه سرحدی به نام های ثغور ادنی، اوسط و اقصی یاد شده که به ترتیب بین بخش های شمال غربی، مرکزی و شمال شرقی این سرزمین واقع بودند. گفته شده آنها در

مجاورت بخش هایی از قلمرو حکومت های مسیحی قشتاله، لئون و آراگون قرار داشتند (Constable, p.15؛ ابن خطیب، ۲۰۵). به نظر می رسد در ابتدای حکومت امویان اندلس در این نواحی جمعیت کمتری ساکن بودند، چون که این مناطق بین مسلمانانی که در آن ها مستقر شده و مسیحیان آنجا، که در برابر تسلیم شدن به قوای اسلامی مقاومت می کردند، تقسیم شده بود. به طور معمول به سپاهیان اسلام دستور داده می شد بر هر ناحیه ای که مسلط می شوند، موقعیت خویش را مستحکم سازند تا یک مانع دفاعی در برابر حملات احتمالی نیروهای مسیحی ایجاد شود. بدین سان مسلمانان در طول بخش های مهم این نواحی استحکامات و دژهای استواری ساختند. در دوره اولیه و به ویژه در عصر والیان، مأموریت مسلمانان در این مناطق عمدتاً نظامی بود چون که از همین جاها بود که بر ضد مسیحیان عملیات نظامی تدارک دیده می شد. با گذشت زمان به این نواحی، که در آنها خطوط دفاعی مستحکمی ایجاد شده بود، جمعیت های بسیاری از مسلمانان ساکن شدند و شهرها روستا های این مناطق توسعه یافتند و به صورت واحد های بزرگ ناحیه ای درآمدند که برای اداره آنها از مرکز حکومت (قرطبه) فرماندارانی فرستاده می شد. بدین ترتیب نواحی ثغور دارای ویژگی هایی شدند که با مناطق جنوب اندلس قابل مقایسه بود، تنها تفاوت عمده آن بود که در ثغور همواره ویژگی نظامی غلبه داشت (Al-Thughur).

چنان که گفته شد در دوره حکومت امویان اندلس بود که ثغور سه گانه اقصی، اوسط و ادنی پدید آمدند. این که پیدایش این تقسیمات سه بخشی از چه زمانی بوده، به طور دقیق مشخص نیست، اما بدون شک این تقسیمات در سده ۳ق/۹م وجود داشته است. خطوط دفاعی مسلمانان در نگراندی از حدود شهر مرده (Merida) بود و به سمت غرب از طریق شهر بطلیوس (Badajoz) تا ساحل اقیانوس اطلس امتداد می یافت. طلبطله (Toledo) مرکز اداری آن بود و با دژهایی استوار در وسط این ناحیه بر روی تپه مرتفعی قرار داشت که سه طرف آن را رود تاجه (Tagus) احاطه کرده بود. نظر به اهمیت دفاعی این منطقه مسلمانان آن را نگراندی نامیدند. ثغر اوسط کم و بیش از جایی که ثغر اقصی پایان می یافت شروع می شد و شهرهایی مانند مجریط (Madrid)، سالامانکا (Salamanca)، قلعه خلیفه (Kalatkhalifa) را در بر می گرفت و به محدوده نگراندی متصل می شد. ناحیه ای که در شمالی ترین منطقه قلمرو امویان اندلس واقع بود، نغراعلی خوانده می شد و چون از قرطبه، مرکز امویان، بسیار دور بود، به آن نغر اقصی نیز گفته می شد. مسلمانان برای اشاره به این منطقه گاه نام های نغر اکبر و نغر اعظم نیز به کار می بردند. این مشتمل بر شهرهای سرقسطه (Saragoza)، وشقه (Huesca)، لارده (Lerida)، تطیله (Tudela) و قلعه ایوب (Calatayud) بوده است (ابن خطیب، ۱۷۰-۱۷۱؛ ابن سعید مغربی، ۴۵۹/۲-۴۶۰؛ Toledo in EI²).

گفته شده شهرهای استوار دیگری همانند روطه (Rueda)، دورقه (Daroca)، طرسونه (Tarozona) و طوکونه (Tarragona) نیز بخشی از منطقه ثغر اعلی بوده اند (مؤنس، ۱۹۴۹م، ۱۲۱).

ثغر اقصی به لحاظ مساحت وسیع ترین ناحیه ثغور اندلس بود. آن در بین چندین دولت مسیحی قرار داشت؛ در شرق آن مسیحیان قطلونیه (کاتالونیا) بودند، در شمال غربی اش حکومت ناوار و در جنوب و غرب آن نیز دولت قشتاله شکل گرفته بودند. والیان این ثغر برای که خودشان بتوانند سیاست را نسبت به همسایه های مسیحی تنظیم کنند زودتر از بقیه ثغور رابطه شان را با مرکز قرطبه قطع کردند و دم از استقلال زدند، چنانکه در سال ۳۷۹ق/۹۸۹م خاندان عرب بنی تجیب بر آن تسلط یافتند (عنان، ۱۳۸۰ق، ۲۵۵-۲۵۶). باید گفت ثغور اندلس همانند ثغور جاهای دیگر نواحی مشخص و معینی نبودند که حدودشان تغییرناپذیر باشد. هر کدام از آنها یک منطقه و واحد اداری بودند که همواره عمدتاً در معرض قبض و بسط قرار داشتند، آن هم از طریق اقدامات نظامی که توسط مسلمانان یا مسیحیان انجام می شد تا ناحیه ای را در بخش شمالی اندلس تصاحب کنند، یا آنچه را که در دست داشتند حفظ نمایند.

برخی از جغرافیدانان مسلمان بدون توجه به حدود تقریبی ثغور، شبه جزیره ایبریا را به وسیله کوهی، به نام جبل الشارات، که تصور می شده آن در وسط بوده و از غرب این سرزمین تا شرق آن امتداد داشته تقسیم کرده اند، از جمله ادیسی بر اساس همین کوه قلمرو مسیحیان قشتاله را از مناطق اندلس اسلامی جدا کرده است (ادیسی، ۵۳۶/۲). حال آن که بخش میانی شبه جزیره را جلگه ای مرتفع و فلات مانند فرا گرفته که به آن مزتا (Meseta) گویند. بخش شمالی این فلات را کوه های کانتابریا و بخش جنوبی آن را جبل الشارات تشکیل می دهد (Hillgarth, vol. 1, p. 3).

ثغر اعلی چون در شمالی ترین ناحیه قلمرو اسلامی واقع بوده، با مناطق مسیحی برخورد، تماس و مناسبات بیشتری داشته و برای مسلمانان دارای اهمیت خاصی بوده، از این رو در آثار آنان تقریباً هر جا به طور کلی سخن از بلاد ثغر یا ثغور اندلس به میان آمده، برای اشاره به ثغر اعلی بوده که در آنها اطلاعات راجع به آن نیز بیشتر ارائه شده است. چون که در اندلس اسلامی ثغور ادنی و اوسط غالباً در تصرف قبایل بربر بود و در ثغراعلی عنصر عرب تسلط داشت، احتمال می رود در آثار تاریخی مسلمانان سده های میانه که نوعی عرب محوری غلبه داشته، از این رو در مورد ثغراعلی آگاهی های بیشتری آمده است. در هر حال باید گفت ویژگی استراتژیکی که محدوده این ثغرداشته، حوادثی که در آنجا رخ می داده بیشتر جلب توجه می کرده، همین ویژگی سبب شده بود که برای حاکمیت امویان در اندلس ثغراعلی هم منبع قدرت و هم به نوعی منبع ضعف باشد. عامل قدرت به شمار می رفته چون که استحکامات دفاعی آن حکومت مرکزی را

قادر می‌کرده تا نواحی دیگر را بدون بروز مشکلات عمده اداره کند. عامل ضعف از آن رو به شمار می‌رفته چون که از قریب به سیصد سال دور بوده، والیانی که به آنجا فرستاده می‌شدند عمدتاً فرمان‌های حکومت مرکزی را نادیده می‌گرفتند و با جاه طلبی‌های خویش به اعمال قدرت می‌پرداختند. گاه نیز درصدد برمی‌آمدند که به طور مستقل فرمانروایی کنند. با تجزیه حکومت امویان و ظهور ملوک الطوائف، ثغراقصی از سایر نواحی اندلس در برابر دست اندازی‌های مسیحیان پایدارتر عمل کرد. این بیشتر از آنجا ناشی می‌شد که حاکمان مسلمان این ناحیه چنان که ذکر شد غالباً رفتار استقلال طلبانه داشتند و بدین سان از مدت‌ها قبل موقعیت خویش را مستحکم کرده بودند (Al-Thughur in EI²).

چنان که اشاره شد ثغور وضعیت ثابتی نداشتند. باگذشت زمان اوضاع و احوال اندلس که دچار تغییر می‌شد، بر ثغور نیز تأثیر می‌نهاد. در زمان عبدالرحمن سوم (حک. ۳۵۰-۳۰۰ق/۹۶۱-۹۱۲م) که اقدامات نظامی ضد مسیحیان موفقیت آمیز بود، تقریباً فقط از دو ثغر اندلس، یعنی ثغور اقصی و ادنی، یاد می‌شود. این حاکی از آن بود که ثغرادنی دچار تغییر شده بود به طوری که ثغر اوسط را نیز شامل می‌شد. این ثغر که همچون خاکریز و سدی در برابر پادشاهی‌های مسیحی قشاله و لیون عمل می‌کرد، نظارت بر آن از شهر مرکزی که طلیطله بود اکنون به شهر مدینه سالم (Medinaceli) انتقال یافته بود، این شهر که در کنار ثغراقصی قرار داشت به دستور عبدالرحمن سوم به پایگاه مستحکمی برای صوانف (لشکرکشی‌های تابستانی) تبدیل شد. بدین ترتیب ثغرادنی ناحیه وسیعی را شامل می‌شد، چون که اکنون ثغر اوسط را نیز در بر می‌گرفت. گفتمنی است که حاکمان اموی اندلس برای دفاع از ثغور و تقویت آنها هر سال لشکرکشی‌هایی را به سوی شمال شبه جزیره ایبریا تدارک می‌دیدند که صوانف و شواتی خوانده می‌شدند (عبدالحمید، ۱۲۷/۱). در واقع مسلمانان به وسیله این لشکرکشی‌ها می‌خواستند مانع تجاوزات مسیحیان بر ثغور و مناطق مجاور شوند و به تأمین امنیت در این نواحی نیز کمک کنند.

تا پایان سده ۴م/۱۰م هیچ تغییر عمده‌ای در نواحی سه گانه ثغری رخ نداد، فقط ثغر اوسط در محدوده ثغر ادنی قرار گرفت؛ ولی با تجزیه حکومت اموی اندلس طولی نکشید که این ثغور دستخوش تحول شدند. از جمله هنگامی که خاندان بربر بنی ذوالنون در سال ۴۲۷ق/۱۰۳۶م بر ثغر اوسط تسلط یافتند، این ناحیه را با ثغر ادنی به صورت قلمرو واحدی درآوردند تا بتوانند از خاندان عرب بنی هود، که ثغراقصی را تحت سلطه داشتند، پیشی بگیرند. این دو برسر تصاحب دژها و مناطق بین ثغور اعلی و اوسط، از قلعه ایوب تا وادی الحجاره با همدیگر رقابت و منازعه داشتند که گاه بر ضد یکدیگر با حاکمان مسیحی اسپانیا نیز متحد می‌شدند (ابن کردبوس، ۷۸-۸۳). همچنین زمانی که مسیحیان اسپانیا به پیشرفت‌های قابل

توجهی دست یافتند، تغییرات در ثغور فزاینده شد. این پیشرفت‌ها از هنگامی پدید آمد که آلفونس ششم، حاکم لیون و قشتاله، در سال ۴۷۸ق/۱۰۸۵م طلیطله را تصرف کرد (Tulaytula in EI²). سپس تا حدود نیمه سده ۶ق/۱۲م پیروان مسیح بر سرقسطه، مرکز ثغراقصی، نیز تسلط یافتند. بدین سان مسلمانان کنترل مناطق ثغری از طلیطله تا سرقسطه را از دست دادند. چون پس از شکست موحدان در جنگ عقاب (۶۰۹ق/۱۲۱۲م) تقریباً سیستم دفاعی مسلمانان از بین رفته بود، مسیحیان در سال ۶۳۳ق/۱۲۳۶م قرطبه و در ۶۴۶ق/۱۲۴۸م اشبیلیه (Seville) را تصرف کردند. از آن پس همه شبه جزیره ایبریا به جز غرناطه و اطراف آن به دست پیروان مسیح افتاد و ناحیه غرناطه به صورت ثغر درآمد (Watt, A history of Islamic Spain, p. 111).

در مورد ثغور اندلس برخی اصطلاحات دیگر به کار رفته که یکی ثغر شرقی است، چنان که ابوالفداء لارده و تطیله از شهرهای ثغر شرقی خوانده است (ابوالفداء، ۱۸۱) و دیگری ثغر جوفی، که از این به خصوص برای اشاره به ناحیه شمال غربی اندلس استفاده می شده و در متون سده ۷ق/۱۳م آمده است (ابن الابار، ۸۱/۲ و ۲۹۶). کاربرد این واژه‌ها حاکی از آن است که مسلمانان عقب نشینی کرده و محدوده مرزهایشان کاهش یافته بود. دو اصطلاح مزبور به ترتیب جایگزین ثغراقصی و ثغرادنی شده بودند (AI-² Thughur in EI). بدنیست که گفته شود هرگاه در متون مربوط به اندلس به طور کلی سخن از ثغر یا بلاد الثغر به میان آمده، مراد ثغر اقصی است. ثغور اندلس به جز کارکرد عمده‌اش که مربوط به امور نظامی و دفاعی بود، عملکردهای دیگری از قبیل فرهنگی، سیاسی و اقتصادی نیز داشتند. البته این کارکردها همانند زنجیره ای به هم مرتبط بودند و بر یکدیگر اثر می گذاشتند، بنابراین تفکیک آنها از همدیگر مشکل است و صرفاً برای ارائه بهتر به صورت جداگانه بررسی می شوند.

عملکرد دفاعی ثغر

اصلی ترین نقش ثغر کارکرد دفاعی آن بوده که به واسطه آن در برابر تهدیدها، هجوم‌ها و نفوذهای بیرونی به موقع واکنش نشان داده می شده و در ایجاد پدافند و تأمین امنیت جایگاه برجسته‌ای داشته است. نظر به اهمیت نظامی و دفاعی ثغور بوده که گاه از این نواحی با تعبیر کور مجذبه یا کور عسکریه یاد شده است (ابن الابار، ۱/۱۴۵). گروه‌های مسلمان عمدتاً داوطلبانه برای زندگی به ثغور اندلس می آمدند و بیشتر جمعیت این نواحی نیز از آنان تشکیل می شد، چون که طالبان جهاد برای دفاع از مرزهای اسلامی از همه جا به این نواحی جلب می شدند. برخی از علمای اندلس احادیثی را در فضیلت ساکن شدن در ثغور

اندلس وضع می کردند و آنها را به پیامبر اکرم نسبت می دادند (ضبی، ۱۳-۱۴، ۴۶۵). در واقع آنان بدین وسیله درصدد بودند که مسلمانان را ترغیب نمایند تا همواره برای دفاع به این ثغور بروند. با این حال در ثغور اندلس مستعربها نیز حضور داشتند، به ویژه آن که در ثغراقصی اینان با مسلمانان در اقدامات دفاعی و نیز در غزوات ضد امیرنشین های مسیحی همجوار همکاری می کردند (Catlos, p.29). یهودیان نیز در این ثغور زندگی می کردند خاصه آن که تعدادشان در طرکونه چشمگیر بود و در امور دفاعی نیز نقش داشتند (ادریسی، ۷۳۴/۲).

با توجه به اهمیت دفاعی ثغور چشم انداز و ساختار این مناطق به صورت حصن یا قریه بوده که این مورد به واسطه تحقیقات باستان شناسی در اواخر قرن بیستم روشن شده است. این پژوهش ها نشان می دهد که ساختار نواحی ثغور شامل دژ و قلعه های به هم پیوسته ای بوده که حصون (مفردش حصن) خوانده می شدند. در میان آنها استحکامات دیگری نیز قرار داشتند که به آنها قری (مفرد آن قریه) گفته می شد، در وسط اینها جایگاه مستحکم تری قرار داشت که محل سکونت فرماندار نظامی یا همان قائد بود (Catlos, p.57). در ثغور اندلس حصون از قبیل حصن مارتله و حصن روطه مکان های استواری بودند که در آنها مسلمانان به ویژه صالحان و زهاد بیشتر اوقاتشان به ترویج دین و تمرین کردن جهاد و مبارزه اختصاص می دادند. حصن ها توسط مردم اداره می شدند و در آنها افراد برای انجام بهتر وظایف دینی و از جمله جهاد تربیت می شدند. شهر های ثغور از حصارهای بسیار استواری برخوردار بودند. برای مثال وشقه در ثغر اقصی دارای حصار های مستحکمی بود که از سنگ ساخته شده بودند (حمیری، ۳۴۰، ۹۳، ۶۱۲). مسلمانان نواحی ثغور از وظایف دینی خویش، که یکی از آنها جهاد دفاعی بود، آگاهی داشتند و علمای اندلس نیز همواره آن را یادآوری می کردند و تأکید داشتند که زندگی کردن در این مناطق اجر زیادی دارد. بدین سان آنان اهتمام می ورزیدند برای دفاع از قلمرو اسلامی از سایر نواحی اندلس مسلمانان بیشتری را به سوی ثغور جذب کنند. علمای بسیاری برای ترغیب بیشتر مسلمانان به دفاع ترجیح می دادند که خودشان نیز در مناطق ثغری ساکن شوند. ابن بشکوال از فقها و قاریان بسیاری یاد می کند که اهل قرطبه بودند، ولی در نواحی ثغور اقامت داشتند، برخی از آنها به منظور تقویت فرهنگ اسلامی در ثغور، تماس های بسیاری با مراکز دینی و فرهنگی شرق جهان اسلام داشتند (ابن بشکوال، ۲۰۹، ۲۹۰/۱، ۳۳-۳۴، ۲۹۱، ۴۷۶/۲ و ۴۸۰). وی می افزاید در ثغور قاریان، فقهاء و زاهدان زیادی پرورش یافته بودند که اینان نیز با قلمرو شرق اسلامی ارتباط داشتند (همو، ۹۳/۱، ۱۵۶، ۵۱۴/۲، ۵۷۴، ۶۵۰). در واقع اینان در یافته بودند که اگر با مراکز بزرگ فرهنگی شرق جهان اسلام پیوند داشته باشند

نواحی ثغور در زمینه های اسلامی فعال می ماند و منزوی نمی شود و بدین سان می تواند در برابر جریان های مسیحی مقاوم تر باشد. به نظر می آید که مسلمانان به منظور مقابله با این جریان ها و تبلیغ فرهنگ دینی در مناطق ثغور مساجد بسیاری بنا کرده بودند، چنانکه حمیری گزارش می دهد در وشقه بیش از شصت مسجد وجود داشته است (حمیری، ۶۱۲). وجود این تعداد مساجد نیز بیانگر آن است که در این نواحی علمای بسیاری در جهت تقویت اندیشه اسلامی فعال بودند. اینان در برابر جنگ های نومی که از سوی پیروان مسیح دامن زده می شد به دفاع از میراث اسلامی می پرداختند. به همت آنان ثغر اقصی و به ویژه مرکز آن، سرقسطه بزرگترین شهر در نواحی ثغور بود، که در تاریخ فرهنگ اسلامی از جایگاه والایی برخوردار شد. این شهر علماء، ادبا و فلاسفه زیادی پرورش داد که از جمله آنها می توان به ادیب معروف آن زمان ابوالحسن علی بن خیر التطلی و نیز به زاهد نامدار ابوبکر محمدبن الولید الفهری و همچنین به فقیه یوسف بن جعفر الباجی، که نزد مقتدرین هود (حاکم سرقسطه) دارای عزت و احترام بود، اشاره نمود (ابن سعید مغربی، ۴۵۰/۲، ۴۲۴، ۴۰۵/۱)، در این میان از مشهورترین آنها، ابوبکر محمد بن صانغ، معروف به ابن باجه نیز باید یاد کرد (ابن الکردبوس، ۱۵۰؛ مؤنس، ۱۹۶۳، ۲۸۵).

مردم ثغور در شرکت کردن به امورات اجتماعی خاصه امر دفاعی به عنوان یک وظیفه دینی اهتمام ویژه ای داشتند، چنان که عموم اهالی لارده در ساختن پناهگاه ها و برج های استوار فعالانه مشارکت می کردند (حمیری، ۵۰۷). علماء نیز همواره از مردم مناطق ثغور می خواستند که همبستگی خویش را حفظ کنند تا پیوسته بتوانند سد مستحکم دفاعی در برابر مهاجمان مسیحی تشکیل دهند (ابن سعید مغربی، ۴۳۶/۲-۴۳۸ و ۴۵۹-۴۶۰). در این ایام که مسلمانان احساس مسئولیت می کردند تا تقریباً در همه مسائل اجتماعی مداخله کنند، در جامعه غرب مسیحی وضع به گونه دیگری بود. در امور اجتماعی نوعی تقسیم بندی وجود داشت: وظیفه عده ای عمدتاً پرداختن به موارد دفاعی و نظامی بود، وظیفه عده برخی دیگر عبادت کردن بود، کسانی هم به کارهای مختلف مشغول بودند تا مخارج زندگی خود و دو طبقه دیگر را تأمین کنند (بلوخ، ۲۶۳/۲-۲۶۴).

اهمیت نظامی و دفاعی ثغور در اندلس تقریباً از نیمه سده ۱۱/ق ۱۱ به سرعت کاهش یافت. آن هم به سبب آن بود که در این زمان امرای طوایف مسلمان به سیاست خطرناکی روی آوردند، بدین سان که برضد یکدیگر با دشمنان مسیحی خویش وارد معامله می شدند و از جمله با دادن باج حمایت آنها را می خریدند. از این ایام بود که عملکرد پیوند دهنده ثغور نمود خاصی پیدا کرد. به ویژه از آن پس ثغر اعلی همانند کالنالی عمل می کرد که از طریق آن آثار مکتوب مسلمانان و کالاهای آنان به جامعه مسیحیان شمال و غرب

لاتین منتقل می‌شد.

کارکرد فرهنگی ثغور

از همان سده نخست تسلط مسلمانان در شبه جزیره ایبریا، پیوند گسترده ای بین آنان و مردم بومی برقرار شد. مسلمانان به هنگام فتح نواحی دیگر در ابتدا از سکونت در داخل شهرها اجتناب می‌کردند، اما برای اعمال نظارت در اطراف آن‌ها اردوگاه تشکیل می‌دادند. مانند بصره و کوفه در عراق، فسطاط در مصر، قیروان در شمال افریقا که از این رهگذر به وجود آمدند. با این حال مسلمانان فاتح در اسپانیا به شیوه دیگری عمل کردند، آنان از همان آغاز در شهرها و آبادی‌های آنجا ساکن شدند و در سطح وسیعی با مردم بومی آن رابطه برقرار نمودند. به سبب این مناسبات در ثغرا علی فرهنگ‌های مختلف به تدریج با هم ترکیب شدند به طوری که جامعه آنجا به صورت چند زبانه درآمد، از جمله زبان‌های عربی، بربری، عبری، لاتین و لهجه‌های بومی رومانس در آن رواج یافت (Catlos, p.68). در این میان تبادل لغوی نیز بین مسلمانان ثغور و مسیحیان شمال رخ می‌داده است. علاوه بر این که به واسطه ثغور اصطلاحات عربی در قلمرو قشتاله، لیون و ناوار رواج داشته، گاه مسلمانان مناطق ثغور نیز به زبان رومانس، که ترکیبی از زبان‌های لاتینی و ایبرایی بوده، صحبت می‌کردند. از جمله این زبان در قصرهای امیران مسلمان استفاده می‌شده است (ابن عداری، ۲۲۷/۲). به نظر می‌رسد مسلمانان اندلس توجه به موضوعات فرهنگی ثغور را برای تقویت امنیت همه جانبه این نواحی ضروری تلقی می‌کردند. در همین راستا بود که ثغور اندلس موطن شماری از علمای اسلامی شده بود، این که گفته شده بسیاری از طالبان علم برای شنیدن حدیث به ثغور می‌رفتند، نشان دهنده آن است که علمای دینی در این نواحی کم نبودند (سجادی، «ثغور و عواصم»).

در ثغور اندلس فقط به تهدیدها و راهکارهای مقابله با آنها پرداخته نمی‌شد، بلکه به فرصت‌ها و زمینه‌های همگرایی نیز توجه می‌شد. در واقع ثغور اندلس سازنده چارچوب فضایی بودند که گروه‌های درون و یا نزدیک آن با هم آمیخته و به لحاظ ظاهری تقریباً همانند می‌شدند، به طوری که می‌توان گفت از بسیاری جهات هویت مشترک پیدا می‌کردند. به عنوان مثال زبان عربی برای همسایگان مسیحی جاذبه خاصی داشت، به کار بردن آن نوعی فرهیختگی و برتری فرهنگی محسوب می‌شد. پطرس اول، حاکم آراگون، ترجیح می‌داد که نامه‌ها را به عربی با عنوان برترین شانجه^۱ امضاء کند. گایانگوس به نقل از مقری می‌نویسد زبان مسلمانان و مسیحیان مناطق ثغور عربی بود (Gayangos, vol.1, p.142). مدارک موجود

۱. نام او نزد مسیحیان Peter Sancho (پطرس بن سانچو) بود.

حاکمی از آن است که نفوذ زبان عربی در این نواحی چنان قوی بوده که حتی پس از آن که بخش عمده ای از نخبگان اسلامی از ثغور خاصه ثغراقصی به جنوب اسپانیا مهاجرت کرده بودند باز هم این زبان در آنجا رواج داشت. در آرشئو کلیساهای سرقسطه، تطیله و وشقه اسنادی وجود دارد که نشان می‌دهند از سده ۱۱ تا ۱۳ میلادی زبان عربی مورد استفاده مسیحیان بوده است (Catlos, p.35).

رابطه با دیگران بخشی از نیازهای اساسی انسان است، چون که بدون آن خصایص بنیادی و ظرفیت های آدمی به ویژه در حوزه فرهنگ رشد نخواهد کرد. موقعیت ثغور تسهیل کننده رابطه مزبور بود، البته این روابط کاربردی همچون تیغ دو لبه را داشت که می توانسته هم ضلالت آور وهم تعالی بخش باشد، ولی برای مسیحیان ارتقای فرهنگی اهمیت خاصی داشت. ازاین رو صومعه های منطقه پیرنه پیوسته برآن بودند تا با ثغر اعلی رابطه داشته باشند (the Legacy of Islam, p.485). نمونه برجسته دراین منطقه اشتیاق ژربرت به کسب و اخذ دانش عربی بود، چیزی که از طریق پیوند با ثغر اسلامی حاصل شد. این راهب بندیکتی فرانسوی، که در سال ۹۹۹م به مقام پاپی نیز رسید و به پاپ سیلویستر دوم موسوم شد، ابتدا به یادگیری زبان عربی پرداخت سپس مطالعه آثار نجومی و ریاضی مسلمانان را آغاز کرد، کتابی نیز در مورد اسطرلاب نوشته که گفته شده آن نخستین اثر در این موضوع به لاتین بوده است (Menoca, p.177). همچنین وی براساس نوشته های عربی درباره هندسه اقلیدس تحقیق نمود (عقیقی، ۱/۱۲۰۱). آن طرف در سرقسطه اسلامی، که به منزله مرکز ثغر اعلی بود، فقیهی به نام ابوالوحید باجی به وسیله مکاتبه با یک راهب فرانسوی وارد مباحثه ای شد و در آن سعی کرد تا این راهب را متقاعد نماید تا از وادارکردن مسلمانان به تغییر کیش خودداری کند (Catlos, p.80).

مسیحیان شمال اسپانیا ابتدا به واسطه ثغور بود که با میراث فرهنگی مسلمانان و از جمله کتابخانه های آنها آشنا شدند. به ویژه هنگامی که آنان در سال ۴۷۸ق/۱۰۸۵م ثغر طلیطله را تصرف کردند، به بخشی از ثروت فرهنگی مسلمانان دست یافتند. در این شهر خاصه در زمان حکومت بنی ذی النون در زمینه علمی گونه ای از همگرایی بین علمای مسلمان، مستعرب و یهودی این شهر پدید آمد که باعث شد تا طلیطله در حدود نیمه دوم سده ۱۱ق/۱۱م در شبه جزیره ایبریا به لحاظ علمی و فرهنگی از همه شهرهای اندلس برجسته تر شود. همین برجستگی بود که این شهر پس از بازپس گیری توسط مسیحیان، به عنوان پایتخت دولت قشتاله انتخاب گردید و مهم تر از آن به کانون فعالیت های فرهنگی و به خصوص به مرکز ترجمه آثار اسلامی به زبان لاتینی نیز تبدیل شد (Menoca, p.194؛ نعنمی، ۲۳۶).

در ثغر اقصی شهرهایی همانند وشقه در دامنه جنوبی کوه های پیرنه واقع بودند که شاعران پرووانسی

(جنوب فرانسه) با این منطقه همواره ارتباط داشتند. آنان به عنوان شاعران دوره گرد به نقاط مختلف ثغر اقصی سفر می کردند و با تقلید از شعرای مسلمان این نواحی، باعث پیدایش اشعار تروبادور (برگرفته از طرب عربی) شدند. گفته شده به واسطه این اشعار بود که ردیف و قافیه به اروپا انتقال داده شد (Menoca, p.125). یکی از راه هایی که در ثغور سبب نوعی همگرایی فرهنگی می شد، این بود که بسیاری از مسیحیان تمایل داشتند تا در موسیقی، جشن ها، خوردنی ها و پوشیدنی ها از مسلمانان تقلید کنند، چون که مشاهده می کردند آنان در این زمینه ها از پیروان مسیح پیشرفته ترند. از طریق سرقسطه و ثغر اعلی بود که لباس و پوشش اسلامی به خانه های اشراف مسیحی شمال اندلس راه یافت (لوی پروونسال، ۸۱-۸۲).

کارکرد سیاسی ثغور

موقعیت ثغور و ساکنان این مناطق به عنوان مدافعان ابواب الاسلام ایجاب می کرد که فرمانروایان در جلب خشنودی اهل ثغور کوشا باشند. آنان ناگزیر بودند به لحاظ سیاسی در جامعه ثغری مدلی از حیات سیاسی را دنبال کنند که در آن اجماع عمومی نقش مهمی ایفاء نماید، به ویژه برای آن که اقتدار سیاسی جنبه رسمی پیدا کند به نقش مردم اهمیت بیشتری دهند. به عنوان مثال ابن عذاری به این نقش اشاره کرده و نوشته اهالی ثغور چون از عملکرد احمد بن سلیمان (از بنی هود) رضایت نداشتند او را برکنار کردند و ریاست امور را به برادرش یوسف واگذار نمودند (ابن عذاری، ۲۲۳/۳).

به نظر می رسد شرایط ثغور به گونه ای بوده که ساکنان آن اغلب ناگزیر می شدند نسبت به مسیحیان همجوار خویش الگوهای رفتاری متفاوتی را در پیش بگیرند. در واقع اتخاذ چنین شیوه ای بیش از آن که برآمده از اراده آنها باشد، ناشی از طبیعت ثغور بوده است. از این رو با همسایه های مسیحی به همان نسبتی که گرایش داشتند تا رقابت کنند، مایل هم بودند که با آنها همکاری نمایند. یکی از زمینه های همکاری نیز به سبب رقابت ها و درگیری هایی بوده که در ثغور به وقوع می پیوسته، که بخشی از حاصل این کشمکش ها گرفتن اسیر از سوی هر دو جناح مسلمان و مسیحی بوده است. در این میان هر کدام از طرفین درصدد برمی آمدند که اسیران خود را آزاد کنند، این عمل عمدتاً از طریق همکاری و گفتگوهای سیاسی که بین طرفین صورت می گرفت انجام می شد (Catlos, p.80).

کسانی که در ثغور به فعالیت های سیاسی و نظامی اشتغال داشتند اگر از خود لیاقت و شجاعتشان می دادند، از سوی حکومت مرکزی به مناصب عالی منصوب می شدند. همچنین اگر افرادی در مرکز به

دلایلی از قدرت کناره‌گیری می‌کردند برای ایجاد تحرکات سیاسی به ثغور می‌رفتند (ابن بسام، ۴۳/۱-۴۴). افزون بر این مناطق ثغری به مثابه تبعید گاه کسانی به شمار می‌رفت که مورد بغض سیاسی حاکمان مرکزی قرار گرفته بودند، چنان که عبدالرحمن اول غلام مشهور خود بدر را به ثغور تبعید کرد (سجادی، «ثغور و عواصم»). از این رو حکام محلی نواحی ثغور در برخی از ناآرامی‌های بزرگ ضد مرکز نقش مهمی داشتند، به عنوان مثال علاء بن مغیث در سال ۱۴۶ق در این نواحی علیه عبدالرحمن اول شورش بزرگی را تدارک دید (ابن عذاری، ۵۲/۲).

در نیمه نخست سده ۱۱ میلادی (حدود ۱۰۳۱م) که حکومت امویان در اندلس دچار تجزیه شد در قلمرو آنان حکومت‌های کوچکی سر برآوردند، چنین وضعیتی باعث شد که همبستگی اسلامی به ویژه در ثغور فرصتی فراهم آورد تا امتیازاتی را به دست آورند. در این زمان امرای مسلمان ثغور نمی‌توانستند هم در برابر فرمانروایان مسیحی و هم در مقابل رقبای هم کیش خود، از مرزهای شان دفاع کنند، لذا تعدادی از آن‌ها ترجیح می‌دادند که برای ایجاد امنیت در سرحدات شان درصدد همگرایی‌های سیاسی و نظامی با امرای مسیحی برآیند، از جمله برآن شدند تا باج ماهیانه یا سالانه به آنها بپردازند، چنانکه امیرنشین مسلمان سرقسطه برای حفظ ثغور خویش به چندین حکمران مسیحی باج می‌داد (Constable, pp.8-9). با این حال، این سیاست نه تنها امنیت پایدار را در ثغور به دنبال نداشت، بلکه به تدریج باعث شد تا مسیحیان به این نواحی و قلمرو اسلامی پیشروی کنند تا جایی که کمک گرفتن از مرابطان شمال افریقا نیز منجر به متوقف ساختن این پیشروی نشد.

هنگامی که مرابطان بر بخش‌هایی از جنوب و مرکز اندلس مسلط شدند، محدودیت‌هایی را برای مستعرب‌ها ایجاد کردند به طوری که اغلب آن‌ها در صدد برآمدن به نواحی ثغور و شمال اسپانیا مهاجرت کنند. این پدیده علاوه بر این که تأثیر قابل توجهی در انتشار همگرایی به ویژه اشاعه اشکال فرهنگی برگرفته از اسلام، در میان مسیحیان شمال داشت، سبب شد تا جنبش بازپس‌گیری ثغور و قلمرو اسلامی نیز توسعه یابد. در نیمه دوم سده ۱۱ میلادی گذشته از مستعرب‌ها، گروه‌هایی از فرانک‌ها با عناوین مصلحان دینی، راهبان و نظامیان به شمال اندلس آمدند تا این جنبش را تقویت کنند. چنین تحرکاتی وضعیت را به نفع پیروان مسیح چنان تغییر داد که به تدریج ثغور و مناطق اسلامی به دست آنان افتاد (Payne, vol. 1, pp.47-48).

طلبطه در ثغر ادنی در دوره اسلامی یکی از شهرهایی بود که بیشترین ناآرامی‌ها ضد حکومت مرکزی قرطبه از آنجا سازماندهی می‌شد. در این ناآرامی‌ها عمدتاً مسلمانان نیز با مستعرب‌های این شهر

هماهنگ می گردیدند. در دوره ملوک الطوائف امرای ثغور برای مقابله با هم، گاه با حاکمان مسیحی وارد ائتلاف سیاسی می شدند؛ چنان که مأمون ذی النون، حاکم ثغر طلیطله با فرزندوی اول، فرمانروای قشتاله، دست به اتحاد سیاسی زد تا بتواند بر سلیمان بن هود، امیر ثغر سرقسطه، فائق آید. چندی بعد بنی هود با ارسال هدایا و اموال برای حاکم قشتاله، او را متقاعد کردند که طلیطله را مورد حمله قرار دهد (حمیری، ۳۹۴؛ مقری، ۳۵۲/۴).

مسلمانان ثغور اندلس هم دارای هویت شرقی و هم اندلسی بودند. آنها به واسطه مسافرت دانشجویان، معلمان و فقهاء به شرق اسلامی، و نیز از طریق پیوند با شبکه های فامیلی، که در سراسر مدیترانه و شرق آن پراکنده بودند، و همچنین به وسیله تجارت همواره سعی می کردند که هویت اسلامی و شرقی خود را تقویت کنند. با این حال اینان پیوند ها و تماس های گسترده ای نیز با جامعه مسیحی داشتند (العبادی، حاشیه اثر ابن الکردبوس، ص ۸۶). ثغری ها همچنان که عمدتاً خودشان را در عدم اطاعت از قدرت مرکزی اندلس نشان می دادند، در همان حال آنان خودشان را در تعارض با همسایگان مسیحی شمال نیز می دیدند که شاید موقعیت خاص ثغری در برخورداری از چنین ویژگی ها بی تأثیر نبوده است.

عملکرد اقتصادی ثغور

انسان ها برای ادامه حیات به امنیت نیاز دارند که آن واقعیتهای ثابت و تغییرناپذیر است و در ناحیه ثغری نیز بیشتر احساس می شود. با این حال تأمین این نیاز یک موضوع متغیری است که می شود آن را به روش های گوناگون برآورده ساخت. ساکنان ثغور خاصه اهالی ثغر اعلی علاوه بر اعمال شیوه های دفاعی، غالباً اهتمام می ورزیدند تا با روش های دیگر نیز امنیت را برقرار نمایند. شاید یکی از مهم ترین این روش ها، ایجاد رابطه با همسایگان مسیحی بوده است. از این رو این مناطق بیشتر اوقات کانون مناسبات غیررسمی مسلمانان و مسیحیان در زمینه های مختلف اقتصادی، فرهنگی و غیره بود. از جمله در ثغر اعلی در شرایط صلح پیوند میان این دو جامعه برقرار بود. به سبب این رابطه پیروان مسیح در مورد واحد اوزان و اندازه گیری ها از همان هایی که در ثغر رواج داشت اقتباس می کردند. همچنین در موافقت نامه هایی که بین ناوار مسیحی و سرقسطه اسلامی منعقد می گردید تأکید می شد که بدون ایجاد هیچ مانعی برای امورتجاری همواره راه ها بین طرفین باز باشند. برخی قرائن حاکی از آنند که در سده های ۴ و ۵ ق/ ۱۰ و ۱۱م ظروف سفالی مسلمانان در مناطق مسیحی به فروش می رسیده و این گونه کالاها از طریق ثغر اعلی به

درون جامعه مسیحی اروپا منتقل می شده است. حتی رویارویی های سیاسی و نظامی نیز مانع تجارت بین این دو گروه نمی شده و تولیدات پیشه‌وران و صنعتگران مسلمان به دست مشتریان مسیحی می رسیده است (Catlos, p.79).

در ناحیه ثغر تعامل اقتصادی بین مسلمانان و مسیحیان فقط به شکل تجارت و مبادله کالا نبوده، بلکه تبادل تکنولوژی نیز میان این دو انجام می شده است. در گذشته بیشتر نیازهای اقتصادی جامعه از طریق کشاورزی برطرف می شد، مسلمانان اندلس به منظور توسعه کشاورزی و بهره برداری بهینه از اراضی فنون آبیاری شرق جهان اسلام را در این سرزمین گسترش دادند به طوری که در سرتاسر ثغور از این فنون استفاده می شد. پیروان مسیح به واسطه تماس ها و روابطی که با این نواحی داشتند، روش های ساختن پل ها، حفرچاه ها و قنات های آب را نزد مسلمانان فرا می گرفتند و آن ها را در قلمرو خویش درمورد آبیاری اراضی کشاورزی به کار می بردند (سامرای و دیگران، ۱۴۹). گرچه ساکنان ثغور سعی می کردند که در برابر مسیحیان ویژگی های دفاعی داشته باشند، اما به این نکته هم پی برده بودند که برای باقی ماندن و رشد کردن در مواقعی لازم است که با آنان رابطه و همکاری نیز داشته باشند.

وجود راه های مواصلاتی می تواند به رونق اقتصادی هر ناحیه ای کمک کند. حوزه رود ابرو و ثغراقصی بین دو راه تجاری جنوب و شمال قرار داشت، که اولی به دریای مدیترانه منتهی می شد و دومی به سمت قلمرو مسیحیان امتداد می یافت. از این مسیر بود که اندلس اسلامی به تجارت با اروپای مسیحی می پرداخت، از جمله مازاد مصرف خود را که عمدتاً مواد خام، مصنوعات دستی و محصولات کشاورزی بودند، به آن دیار صادر می کرد (Catlos, p.65).

از دیگر موارد قابل ذکر راجع به ثغور اندلس آن است که ساختار اداری این نواحی متفاوت از استان های غیرمرزی بود. در اندلس هر ناحیه غیرمرزی کوره خوانده می شد، به حاکم آن نیز عامل گفته می شد که وظیفه عمده اش این بود که از گسترش مخالفت ها با حکومت مرکزی جلوگیری کند و مانع از آن شود که ناراضیان علیه مرکز دست به شورش بزنند (Imamuddin, pp.51-52). حال آن که در مورد هر منطقه از ثغور واژه عمل به کار می رفت و در آن یک حاکم نظامی فرمان می راند که صاحب الثغر یا قائد خوانده می شد، چنان که ابن بسام از قواد الثغور یاد کرده که به فرمان های حکومت مرکزی وقع چندانی نمی نهادند (ابن بسام، ۱۱۰/۱).

تصرف ثغور اندلس توسط مسیحیان

در پی فروپاشی و تجزیه خلافت اموی اندلس در نیمه نخست سده ۱۱م، که تا آن زمان یکی از

قدرتمندترین واحدهای سیاسی در اروپای غربی بود، تحولات مهمی در سیاست مسیحیان شمال ایجاد شد که به سبب آن جنبش بی سابقه ای در میان آنان به منظور بازپس گیری نواحی اندلس با دخالت های غرب مسیحی پدید آمد و در پی کمک های خارجی هر روز بر قدرت و اعتبار نیروی های سیاسی و نظامی آنان افزوده شد، به طوری که حملات منظم مسلمانان بر ضد مسیحیان به سر آمد و از آن پس نوبت تهاجمات پیروان مسیح فرا رسید و آنان در امور ثغور و به طور کلی در شبه جزیره ایبریا نقش تعیین کننده ای بر عهده گرفتند. ابن الکردبوس، نویسنده مسلمان تونس، که در سده ۱۲/ق می زیسته به کمک های خارجی که در سده ۱۱/ق به مسیحیان اسپانیا می شده اشاره کرده و می نویسد: سپاه عظیمی از فرانک ها (فرانسوی ها) داخل ثغور اندلس شدند و در نواحی مختلف اقدام به غارت شهرها و به اسارت درآوردن مسلمانان کردند (ابن الکردبوس، ۷۱).

باتوجه به این که مسلمانان اندلس در این ایام دچار نابسامانی شده و غارت شهرهای آباد آنان به بهانه جنگ مقدس برای غرب مسیحی سود فراوانی به دنبال داشت، پاپ ها نیز به طور مستقیم در آن دخالت می کردند (Watt, p.78). از جمله پاپ الکساندر دوم (Alexander II) در سال ۱۰۶۳/ق فتوا داد کسانی که در اسپانیا در راه صلیب بجنگند، گناهانشان بخشوده خواهد شد (Mastnak, p.40). در پی فتوای این پاپ پیروان مسیح از سراسر اروپای غربی در لشکرکشی ب ضد مسلمانان اندلس شرکت کردند و بر دژهای آنان در ناحیه ثغر اعلی خسارات فراوانی وارد نمودند. همچنین در سال ۱۰۷۳/ق پاپ گریگوری هفتم (Gregory VII) شاهزادگان مسیحی را به اتحاد علیه اندلس اسلامی فراخواند، او برای تشویق شوالیه ها به نبرد با مسلمانان خطاب به آنان گفت: در صورت شرکت در جنگ می توانند اراضی را که از دست آنان خارج می کنند به خود اختصاص دهند تا از عایدات آنها بهره مند شوند (رانسیمان، ۱۲۰/۱).

بدین ترتیب دیری نپایید که مسیحیان اسپانیا به فرماندهی آلفونس ششم، حاکم قشتاله، موفق شدند در محرم سال ۴۷۸/ق. ۱۰۸۵م. طلیطله، مرکز ثغر ادنی، را تصرف کنند (ابن بسام، ۱۲۸-۱۲۹؛ ابن الکردبوس، ۸۴-۸۹؛ Dozy, p.692). تسلط مسیحیان بر ثغر ادنی، به معنای درهم شکستن سنگر مرکزی مسلمانان بود و برای آنان فاجعه بزرگی محسوب می شد، چون که تقریباً همه شهرها، مزارع و باغ های واقع در امتداد رود تاجه که در سمت جنوب تا کوه های قرطبه گسترده بود را از دست دادند؛ از این رو پس از آن یکی از اهداف مهم نظامی مسلمانان تا مدت ها دست یابی مجدد بر این ثغر بود که حتی با وجود استمداد از هم کیشان خویش در شمال افریقا (مرابطان و موحدان) این هدف تحقق نیافت.

پس از تسلط مسیحیان بر ثغر ادنی و حوزه رود تاجه، تا مدت ها اهتمام می ورزیدند که بر ثغر اقصی و شهرها و آبادی های ناحیه رود ابرو نیز سیطره یابند، سرانجام موفق شدند تا نیمه نخست سده ۶/۱۲م این ناحیه را تصرف کنند. به استثنای شهر وشقه که در سال ۱۰۹۶م با خشونت به دست پیروان مسیح افتاد، بر سایر نواحی ثغراعلی آنان عمدتاً با تهدید و گفتگو استیلا یافتند. به عنوان مثال سرقسطه، شهر مرکزی این ثغر که به لحاظ آبادانی به عروس دره رود ابرو معروف بود، در سال ۵۱۲ق/۱۱۱۸م به وسیله مسیحیان تصرف شد. در واقع این شهر تا مدتی طولانی حدود ۹ ماه در محاصره بود، چون جمعیت مسلمان آن نسبت به مساعدت های مرابطان بی اعتماد شده بودند، پس از تحمل رنج ها و مصیبت های فراوان ناگزیر شدند از طریق گفتگو و با شرایطی شهر را تسلیم مسیحیان کنند. از جمله شرایط این بود که به مسلمانان اجازه دهند که در ازای پرداخت مالیات سرانه (جزیه) در آنجا زندگی کنند. آنهایی که می خواهند در شهر را ترک کنند در امنیت کامل باشند تا به مناطق اسلامی برسند. مسیحیان در داخل شهر زندگی کنند و مسلمانان در خارج از دیوار های آن اقامت نمایند. هر اسیر مسیحی در شهر به هم کیشانش برگردانده شود و اسیرهای مسلمان نیز مسترد شوند و ... (ابن الکردبوس، ۱۱۱۸-۱۱۱۹؛ حمیری، ۳۱۷). پس از اشغال ثغور اندلس توسط مسیحیان بخش اعظم مسلمانان این نواحی به غرناطه، آخرین پایگاه مسلمانان در اندلس، مهاجرت کردند و در آنجا به ثغریون معروف شدند (Gayangos, vol.1, p.315).

نتیجه گیری

ضرورت دفاع از سرحدات اسلامی، مسلمانان را از مناطق مختلف به ثغور اندلس می کشاند. اقوام گوناگون از عرب، بربر و غیره که در طی زمان به ثغور جلب شده بودند، با خود علاوه بر آن که آداب و سنن گروه ها و سرزمین های خود را به همراه آورده بودند، کینه های دیرینه ای که با هم داشتند را نیز به این نواحی منتقل کرده بودند. چیزی که مسیحیان همواره سعی داشتند از آن به نفع خویش بهره برداری کنند. همچنین ثغور اندلس که بخش عمده ای از مرز بین جهان اسلام و قلمرو مسیحیت غربی محسوب می شد به منزله گذرگاهی نیز بود که در آنجا علاوه بر مجاهدان و سربازان، علماء، دیپلمات ها، بازرگانان، پناهندگان سیاسی، اسیران و نیز پیروان ادیان مختلف به نوعی حضور داشتند. از این رو، ثغوراندلس گاه عملکرد جداکننده و گاهی نیز دارای کارکرد پیوند دهنده ای بوده اند، با این حال به نظر می رسد که بیشتر اوقات هر دو عملکرد را به صورت هم زمان داشته اند، که از این رهگذر تعامل های گسترده ای بین دو جامعه انجام می گرفته است.

کتابشناسی

- ابن الابار، ابی عبدالله محمد بن عبدالله، الحلة السیراء، تحقیق حسین مؤنس، دارالمعارف، قاهره، ۱۹۸۵م.
- ابن بسام، ابی الحسن علی، الذخیره فی محاسن اهل الجزیره، لجنه التألیف والترجمه والنشر، قاهره، ۱۳۶۴ق/۱۹۴۵م.
- ابن بشکوال، ابوالقاسم، کتاب الصلّه، تصحیح عزت العطار الحسینی، قاهره، ۱۳۷۴ق/۱۹۵۵م.
- ابن خرداذبه، ابوالقاسم عیبدالله بن عبدالله، المسالک والممالک، بریل، لیدن، ۱۸۸۹م.
- ابن خطیب، ابوعبدالله محمد، تاریخ اسپانیة الاسلامیة او کتاب اعمال الاعلام، تحقیق لوی پروونسال، دارالمکشف، بیروت، ۱۹۵۶م.
- ابن حوقل، ابوالقاسم، صورة الارض، بریل، لیدن، ۱۹۳۸م.
- ابن سعید مغربی، علی بن موسی، المغرب فی حلی المغرب، تحقیق شوقی ضیف، دارالمعارف، قاهره، ۱۹۵۳م.
- ابن الفقیه، ابی عبدالله احمد بن محمد، البلدان، تحقیق یوسف الهادی، عالم الکتاب، بیروت، ۱۴۳۰ق/۲۰۰۹م.
- ابن قوطیه، ابوبکر محمد بن عمر قرطبی، تاریخ افتتاح الاندلس، تحقیق عبدالله انیس، دارالنشر للجامعین، بیروت، بی تا.
- ابن عذارى مراکشى، بیان المغرب فی اخبار الاندلس و المغرب، تحقیق ج.س. کولان و لوی پروونسال، دارالثقافه، بیروت، ۱۹۸۳م.
- ابن الکردبوس، تاریخ الاندلس، تحقیق احمد مختار العبادى، معهد الدراسات الاسلامیه، مادرید، ۱۹۷۱م.
- ابوالفداء، عمادالدین اسماعیل بن محمد، تقویم البلدان، پاریس، ۱۸۴۰م.
- ادریسی، ابی عبدالله محمد، نزهة المشتاق فی اختراق الآفاق، عالم الکتاب، بیروت، ۱۴۰۹ق/۱۹۸۹م.
- بلوخ، مارک، جامعه فنودالی، ترجمه بهزاد باشی، انتشارات آگاه، تهران، ۱۳۶۳.
- پروونسال، لوی، حضارة العرب فی الاندلس، ترجمه ذوقان فرقوط، دارمکتبه الحیاة، بیروت، بی تا.
- حدودالعالم من المشرق الى المغرب، به کوشش منوچهرستوده، دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۴۰.
- حمیری، محمد بن عبدالمنعم، الروض المعطار فی خبرالاقطار، تحقیق احسان عباس، مکتبه لبنان، بیروت، ۱۹۸۴م.
- رانسیمان، استیون، تاریخ جنگ های صلیبی، ترجمه منوچهرکاشف، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۸۱.
- زرین کوب، عبدالحسین، پیرگنج در جستجوی ناکجاآباد، انتشارات سخن، تهران، ۱۳۷۴.
- سجادی، صادق، «ثغور و عواصم»، دایره المعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، تهران، ۱۳۸۸.
- دمشقی، شمس الدین محمد، نخبه الدهر فی عجائب البر و البحر، لایزیگ، ۱۹۲۳م.
- السامرائی، د. خلیل ابراهیم و دیگران، تاریخ العرب و حضارتهم فی الاندلس، دارالکتب العربیه، بنگازی، ۲۰۰۴م.

- ضبی، احمدبن یحیی، بغیة الملتبس فی تاریخ رجال اهل الاندلس، مطبع روخس، مادرید، ۱۸۸۴م.
- العبادی، احمد مختار، تاریخ المغرب والاندلس، دارالنهضة العربية، بیروت، بی تا.
- عبدالحلیم، رجب محمد، العلاقات بین الاندلس الاسلامیة و اسبانيا النصرانیة فی عصر بنی امیه و ملوک الطوائف، دارالکتاب المصری، قاهره، بی تا.
- عقیقی، نجیب، المستشرقون، دارالمعارف، قاهره، ۱۹۶۴م.
- عنان، محمد عبدالله، تاریخ دولت اسلامی در اندلس، ترجمه عبدالمحمد آیتی، انتشارات کیهان، تهران، ۱۳۶۶.
- ، دول الطوائف منذ قیامها حتی الفتح المرابطی، مطبعه لجنه التألیف والترجمه و النشر، قاهره، ۱۳۸۰ق/۱۹۶۰م.
- مقری، شهاب الدین احمد بن محمد، نفع الطیب من غصن الاندلس الرطیب، تحقیق احسان عباس، دارصادر، بیروت، ۱۹۹۷م.
- مقدسی، ابی عبدالله محمد بن احمد، احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، بریل، لیدن، ۱۹۰۹م.
- مؤنس، حسین، رحلة الاندلس، قاهره، ۱۹۶۳م.
- ، فجر الاندلس، العصر الحديث، بیروت، ۱۴۲۳ق/۲۰۰۲م.
- ، «الثغرا علی الاندلس فی عصر المرابطين»، مجلة كلية الآداب جامعة فؤاد اول، مجلد ۱۱، جزء دوم، دسامبر ۱۹۴۹م.
- نعنعی، عبدالمجید، الاسلام فی طلیطله، دارالنهضة العربیة، بیروت، بی تا.
- یاقوت حموی، شهاب الدین ابوعبدالله، معجم البلدان، دارصادر، بیروت، بی تا.
- Catlos, Brian A., the victors and the vanquished Christians and muslims of Catalonia and Aragon 1050-1300, Cambridge University, 2004.
- Constable, Olivia Remie, Trade and Traders in Muslim Spain, Cambridge University, n.d. .
- Dozy, Reinhart, Spanish Islam, tr. F.G. Stokes. London, 1988.
- Encyclopaedia of Islam, New Edition, Leiden, 1956-2000.
- Hillgarth, J.N., the Spanish Kingdoms 1250-1516 , Oxford University, 1976.
- Gayangos, Pascual, the History of the Mohammedan Dynasties in Spain, London, 2002.
- Imamuddin, S.M. ,Muslim Spain 711-1492, Leiden, Brill, 1951.
- the Legacy of Islam,ed. By Joseph Schacht with C.E. Bosworth, Oxford,1974.
- Mastnak, Tomaz, Crusading Peace Christendom the Muslim World and Western Political Order, University of California, 2002.

-Moneca, Maria Rosa, the Ornament of the World: How Muslims, Jews and Christians created a culture of tolerance in Medieval Spain, New York, 2002.

-Payne, Stanley G., A history of Spain and Portugal, the university of Wisconsin, 1973.

-Watt, W.M., Muslim-Christian Encounters, London and New York, 1991.

-----, A History of Islamic Spain, Edinburgh University, 1965.